

خدمتکار و پروفیسور

(رمان)

یوکوا اوگاوا

مترجم: کیهان بهمنی



ناشر برگزیده ویژه سال ۱۳۹۲

مقدمه‌ی مترجم

خانم یوکو اوگاوا، متولد سال ۱۹۶۲ ریاضی‌دان و نویسنده‌ی ژاپنی تاکنون بیش از سی رمان نوشته و منتشر کرده است. وی در کارنامه‌ی ادبی خود چندین جایزه‌ی ادبی از جمله جایزه‌ی یومیوری (۲۰۰۴) برای رمان پروفیسور و خدمتکار و جایزه‌ی شیرلی جکسن (۲۰۰۸) را ثبت کرده است. مردی که دستبند می‌فروخت (۱۹۹۸)، عبور (۱۹۹۶)، کافه‌ای در شب و استخر زیر باران (۱۹۹۱)، روزشمار بارداری (۱۹۹۱)، استعداد ریاضیات (۲۰۰۳)، استخر شنا (۱۹۹۱) و هتل آیریس (۱۹۹۶) رمان‌هایی هستند که از اوگاوا تاکنون به انگلیسی ترجمه شده‌اند.

رمان خدمتکار و پروفیسور (۲۰۰۳)، با نام اصلی معادله‌ی محبوب پروفیسور، ابتدا در سال ۲۰۰۶ با عنوان نبوغ اعداد توسط یوستی سوگاوارا به انگلیسی ترجمه شد اما این ترجمه هیچ‌گاه چاپ نشد و در سال ۲۰۰۸ بار دیگر این رمان با نام خدمتکار و پروفیسور توسط استفن ایشنایدر ترجمه شد.

این رمان در ژاپن با استقبال مخاطبان مواجه شد به گونه‌ای که ظرف

یک ماه پس از چاپ یک میلیون نسخه از آن به فروش رفت. در کتابنامه‌ی چاپ اصلی این رمان به کتاب مردی که فقط عاشق اعداد بود (۱۹۹۹)، زندگینامه‌ی ریاضیدان شهیر پاول اردوس (۱۹۹۶-۱۹۱۳)، اشاره شده است.

همچنین براساس این رمان فیلمی با نام معادله‌ی محبوب پروفیسور توسط تاکاشی کویزومی در سال ۲۰۰۶ ساخته شده است. و اما نکته آخر این که حین ترجمه این اثر، از مشورت و راهنمایی‌های سرور گرامی جناب آقای دکتر اباضت بداعی، استاد ریاضیات و عضو هیأت علمی دانشگاه، بهره بسیار بردم. همچنین لیلی فرهادپور گرامی با تمام لطفی که به بنده دارند زحمت بازخوانی این اثر را کشیدند که از ایشان نیز ممنونم.

۱

ما پروفیسور صدایش می‌کردیم. او هم پسر را جذر صدا می‌کرد چون می‌گفت بالای سر تخت و صاف پسر او را یاد علامت رادیکال می‌اندازد.

پروفیسور در حالی که موهای پسر را پریشان می‌کرد، گفت: «مغز خوبی تو کله‌ی این پسر هست.» جذر هم که برای در امان ماندن از اذیت‌های دوستانش کلاه می‌گذاشت، با اوقات تلخی شانه بالا انداخت. «با همین علامت کوچک توانستیم بی‌نهایت عدد بشناسیم. حتی عددهایی که قابل مشاهده نیستند.» و با انگشت روی سطح خاک‌گرفته‌ی میزش یک رادیکال کشید.

در میان هزاران هزار چیزی که من و پسر از پروفیسور یاد گرفته بودیم، معنی جذر اعداد یکی از مهم‌ترین آن‌ها بود. بی‌تردید پروفیسور از این که من مدام از واژه‌ی بی‌شمار استفاده می‌کردم ناراحت می‌شد. به اعتقاد او این کلمه خیلی آبکی بود چرا که اعداد راهی برای توصیف و تشریح کل کهکشان بودند. اما حُب من هم کلمه‌ی دیگری برای این

منظور بلد نبودم. پروفیسور به ما چیزهایی درباره‌ی اعداد اول و صدها هزار موقعیت متفاوت آن‌ها یاد داده بود. همچنین درباره‌ی بزرگ‌ترین عدد ثبت شده در کتاب رکوردهای گینس که فقط در بعضی اثبات‌های ریاضی کاربرد داشت و درباره‌ی مقوله‌ی ماورای بی‌نهایت توضیحاتی داده بود. اما جالب‌تر از همه‌ی این مقولات صرف‌همنشینی با خود پروفیسور بود. جلسه‌ای را که پروفیسور مقوله‌ی جادویی جذرگرفتن از اعداد را به ما یاد داد، خیلی خوب به خاطر می‌آورم. شبی بارانی در اوایل ماه آوریل بود. کیف مدرسه‌ی پسرم روی فرش افتاده بود. اطاق مطالعه‌ی پروفیسور با نور ضعیفی روشن بود. بیرون از پنجره باران، شکوفه‌های زردآلو را سنگین کرده بود.

ظاهراً پاسخ صحیح ما به مسأله‌ها هیچ‌وقت برای پروفیسور مهم نبود. پروفیسور حدس‌های بی‌معنی و غلط ما را به جواب ندادن ترجیح می‌داد و حتی گهگاه از این‌که می‌دید حدس‌های بی‌معنی ما مسأله‌ای را پیچیده‌تر از اصل آن می‌کرد لذت می‌برد. پروفیسور به خصوص احساس خوبی نسبت به چیزی داشت که خود آن را «محاسبه‌ی صحیح غلط» می‌نامید چون به اعتقاد او اشتباهات به اندازه‌ی پاسخ‌های صحیح گره‌گشا بودند. همین موضوع باعث اعتماد به نفس ما می‌شد حتی زمانی که تمام تلاش و محاسبات مان غلط از آب در می‌آمد.

پروفیسور پرسید: «خوب، حالا اگر جذر یک عدد منفی را بگیریم چه می‌شود؟»

جذر پرسید: «باید ضرب یک عدد در خودش منفی یک بشود؟»
تازه اعداد اعشاری را در مدرسه یاد گرفته بود و یک سخنرانی نیم

ساعته توسط پروفیسور کافی بود تا پسرم قانع شود که اعداد کمتر از صفر نیز وجود دارند که ثب البته این یک جهش تحصیلی بود. سعی کردیم جذر عدد منفی یک را در ذهن مان تصور کنیم: $1-\sqrt{}$. جذر عدد 100 می‌شود 10 . جذر 16 می‌شود 4 . جذر عدد 1 می‌شود 1 . حالا با این حساب جذر منفی 1 می‌شود...

پروفیسور برای یافتن پاسخ، خیلی ما را در منگنه نگذاشت. برعکس موقعی که مادر حال محاسبه‌ی این مسأله بودیم با علاقه‌مندی و در سکوت به چهره‌های ما خیره شده بود.

دست آخر من به حرف آمدم: «چنین عددی وجود ندارد.» که البته منظورم این بود که نظر پروفیسور را بدانم.

پروفیسور در حالی که به سینه‌اش اشاره می‌کرد گفت: «البته که وجود دارد. اینجاست. خجالتی‌ترین عدد است برای همین هیچ‌وقت طوری آفتابی نمی‌شود که بشود دیدش. اما اینجاست.» ما سکوت کردیم. سعی کردیم در نقطه‌ای دور و ناشناخته در ذهن مان جذر عدد منفی یک را تصور کنیم. تنها صدایی که شنیده می‌شد صدای بارش باران بیرون پنجره بود. پسرم دستی به سرش کشید. انگار می‌خواست شکل رادیکالی سرش را بیشتر نشان بدهد.

ولی پروفیسور هیچ‌وقت سعی نمی‌کرد بیش از حد ادای معلم‌ها را در بیاورد. همواره درباره‌ی موضوعاتی که اطلاعات زیادی درباره‌شان نداشت با احترام بسیار برخورد می‌کرد و در مورد موضوعاتی مانند جذر اعداد منفی هم که آگاهی کاملی داشت رفتاری خاضعانه داشت. هر وقت به کمک من نیاز داشت در کمال ادب از من می‌خواست دست